

نقش فرهنگ جنسیتی در تعاملات اجتماعی زنان پس از طلاق

سهیلا صادقی فسایی^۱، مریم ایناری^۲

تاریخ دریافت ۹۲/۲/۱۷، تاریخ تایید ۹۲/۶/۱۸

چکیده

زنان مطلقه، یکی از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه محسوب می‌شوند. آنچه که آنان را به افرادی آسیب‌پذیر تبدیل می‌کند، نه تنها تأثیرپذیری از ابعاد منفی طلاق بلکه نگاه تبعیض‌آمیز جنسیتی در قبال وضعیت آنان پس از طلاق است. از این رو پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد کیفی و روش نظریه زمینه‌ای و با کاربست تکنیک مصاحبه عمیق نیمه ساختار یافته با ۱۸ زن مطلقه تهرانی که بیش از یک سال از طلاق‌شان سپری شده است به بررسی موانع فرهنگ جنسیتی در تعاملات اجتماعی زنان پس از طلاق و نیز استراتژی‌های آنان برای مقابله با این موانع و در نهایت پیامدهای این مسئله در زندگی زنان مطلقه پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد، فرهنگ جنسیتی تبعیض‌آمیز به شیوه‌های گوناگونی منجر به تشدید موانع و فشارها بر زنان مطلقه و تعاملات اجتماعی آنان می‌گردد. موانعی که سازگاری آنان با زندگی پس از طلاق را با چالش‌هایی جدی مواجه می‌نماید. این موانع شامل مواردی چون مقصر انگاری زنان، تحدید فرصت‌های ازدواجی آنان، نگاه شیء‌واره به زنان مطلقه و محدودیت در اشتغال و مکان‌یابی جدید آنان است. از سویی زنان برای مقابله با این موانع از استراتژی‌های گوناگونی چون پنهان‌سازی طلاق، تلاش برای ارتقاء اجتماعی در سایر زمینه‌ها، ازدواج مجدد و ورود به روابط جدید، گزینش شبکه‌های تعاملی همگرا و دوری جستن از شبکه‌های غیرهمگرا استفاده می‌کنند. این در حالی است که اعمال چنین نگرش‌های تبعیض‌آمیزی می‌تواند منجر به ایجاد پیامدهایی چون کاهش مشارکت اجتماعی و تنزل سرمایه اجتماعی زنان، کاهش کیفیت زندگی آنها، افزایش احساس ناامنی اجتماعی، افزایش احساس محرومیت نسبی، داغ‌ننگ، طرد اجتماعی و نیز افزایش احتمال درگیری با انحرافات اخلاقی و سایر آسیب‌های اجتماعی برای زنان مطلقه باشد. تأثیرات منفی و مخربی که نه تنها زنان مطلقه را درگیر خود می‌سازد بلکه فرزندان، خانواده، اطرافیان و در نهایت کل جامعه و نهاد خانواده را درگیر و تضعیف خواهد نمود.

واژگان کلیدی: زنان مطلقه، فرهنگ جنسیتی، طلاق، نظریه زمینه‌ای.

s_sadeghi@yahoo.com

maryam.isari@ut.ac.ir

۱. دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

۲. کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

مقدمه و طرح مسأله

روند جهانی طلاق در نیم قرن اخیر، محققان بسیاری از رشته‌ها را به مطالعه زندگی پس از طلاق و پیامدهای حاصل از طلاق ترغیب گردانیده است. همسو با این روند جهانی، در ایران نیز شاهد رشد نرخ طلاق هستیم؛ بطوریکه امروزه از هر شش ازدواج در کشور یک ازدواج به طلاق منتهی می‌شود و این میزان در تهران بطور میانگین از هر سه ازدواج یک طلاق است (ثبت احوال کشور، ۱۳۹۱). از این رو، با توجه به رشد فزاینده طلاق و تغییرات فردی، خانوادگی و اجتماعی ناشی از آن، هر ساله افراد بیشتری درگیر مواجهه با تغییرات و پیامدهای حاصل از طلاق خواهند بود. این در حالیست که نتایج بسیاری از پژوهش‌ها حاکی از آن است که طلاق، پیامدهای منفی کوتاه‌مدت یا بلندمدتی را برای زندگی عموم مردان و زنان مطلقه، فرزندان آنان و کل جامعه ایجاد می‌کند (گاردینر، گیس و پروت، ۲۰۰۴). بنابراین لزوم توجه عمیق‌تر نسبت به سازوکار و نحوه اثرگذاری پیامدهای طلاق بر سوژه‌ها و چگونگی مواجهه آنها با این پیامدها بیش از پیش ضرورت می‌یابد. چرا که تنها با فهم عمیق این مکانیسم‌ها و استراتژی‌های کنش افراد است که می‌توان در جهت انجام مداخلات اجتماعی و افزایش سازگاری سوژه‌های مطلقه با زندگی پس از طلاق گام برداشت.

از سویی، یافته‌های بسیاری از پژوهش‌ها حاکی از آنست که طلاق پیامدهای منفی مضاعفی برای زنان خصوصاً در حیطه‌های اقتصادی، عاطفی، ارتباطی و اجتماعی به همراه دارد (صادقی و ایثاری، ۱۳۹۱، معیدفر و سلیمانیه، ۱۳۸۹، هیلتون و دیسروچرز^۲، ۲۰۰۰). از سویی دیگر، مطالعات بسیاری بر نقش مثبت تعاملات سازنده اجتماعی در سازگاری کنشگران با طلاق و نقش منفی تعاملات اجتماعی مخرب بر زندگی پس از طلاق سوژه‌ها تأکید دارند (مک کنری و پرایس^۳، ۱۹۹۱؛ کرومری^۴ و دیگران، ۲۰۰۷). این در حالی است که در فرهنگ‌هایی که جنس‌گرایی^۵ و تبعیض‌های جنسیتی بیشتری بر آنها حاکم است، زنان مطلقه با دشواری‌های بسیاری در تعاملات اجتماعی و حیات ارتباطی خود پس از طلاق مواجه می‌گردند. از این رو، این پژوهش با اتخاذ رویکردی کیفی به دنبال بررسی سازوکار فرهنگ جنسیتی حاکم بر جامعه و چگونگی اثرگذاری آن بر تعاملات اجتماعی زنان مطلقه و نحوه درک و مواجهه آنان در قبال

-
1. Gardiner, Geise, & Parrott
 2. Hilton & Desrochers
 3. McKenry & Price
 4. Krumrei
 5. Sexism

این پدیده است. در این راستا به دنبال پاسخگویی به سوالات زیر هستیم:
فرهنگ جنسیتی چگونه و در چه ابعادی بر حیات ارتباطی و اجتماعی زنان مطلقه اعمال فشار و محدودیت می‌نماید؟
زنان موانع جنسیتی پیش روی تعاملات اجتماعی خود را چگونه درک و تجربه می‌کنند و از چه استراتژی‌هایی برای مقابله با آن استفاده می‌کنند؟
چه عوامل مداخله‌گری بر نحوه تعاملات اجتماعی زنان پس از طلاق اثرگذار است؟

پیشینه تجربی موضوع

رخداد طلاق در خلاء و فضایی خالی به وقوع نمی‌پیوندد بلکه در زمینه‌های فرهنگی که سازنده درک و تصور سوژه‌های اجتماعی است به وقوع می‌پیوندد. این در حالی است که مرور ادبیات پیشین در حوزه پیامدهای طلاق حاکی از فقدان توجه تحقیقات داخلی نسبت به نقش فرهنگ در شکل‌دهی به تجارب زیسته زنان است و تنها معدود تحقیقاتی در سایر کشورها به تأثیر عوامل فرهنگی بر زندگی سوژه‌های مطلقه پرداخته‌اند.

به عنوان مثال، چاکویک^(۲۰۰۵) در تحقیق خود بر روی تجربه پس از طلاق چهار زن مطلقه آفریقای جنوبی تمرکز کرده است. نتایج این پژوهش نشان داد که زنان شیوه‌های منحصر بفردی را برای مواجهه با تجربه طلاق در زمینه فرهنگی و زبانی خود به کار می‌برند. از سویی، زنان مطلقه غالباً با گفتمان مسلطی روبرو هستند که منجر به رنج، کشمکش و فقدان «خود» آنها می‌گردد؛ این مسأله می‌تواند منجر به احساس بی‌ارزشی در میان این زنان گردد.

در پژوهش دیگری نیز که به روش کیفی در زمینه تجارب پس از طلاق زنان در ترکیه صورت گرفت، ۷۹ درصد پاسخگویان اذعان نمودند که تجربه داغ خوردگی را به دلیل تجربه طلاق خود از سوی جامعه داشته‌اند و این تجارب در تمامی رده‌های اقتصادی و اجتماعی پاسخگویان مشاهده گردید. همچنین این تحقیق نشان داد که نگاه منفی به زنان مطلقه حتی در صورت ازدواج مجدد در جامعه ترکیه وجود دارد و این زنان حتی پس از ازدواج مجدد از حمایت‌های بیرونی کمتری نسبت به زنانی که در ازدواج اول خود قرار دارند، برخوردارند(کاواس^آ، ۲۰۱۰).

توماس و ریان^آ(۲۰۰۸) در پژوهش خود دریافتند که شکست ازدواج منجر به شکست در بسیاری از سطوح اجتماعی و در نتیجه داغ و انگ برای عموم زنان مطلقه می‌گردد. زنانی که با طلاق دیگر بخشی از گروه‌های اجتماعی مختص افراد متأهل نیستند از این‌رو آنها احساس

1. Schalkwyk
2. Kavas
3. Thomas & Ryan

ناخوشایند محرومیت از روابط سابق خود را دارند. آنها همچنین دریافتند که داغ حاصل از مطلقه شدن پس از بیست سال از طلاق همچنان با زنان همراه خواهد بود. آردیتی و لوپز^۱ (۲۰۰۵) در پژوهش دیگر در جمهوری دومینیکن و پورتوریکو دریافتند که طلاق به منزله خطای زنان یا به منزله تهدیدی فرهنگی بازنمایی می‌گردد. آنها دریافتند که تصویر زنان مطلقه در آن جامعه حاصل عوامل کلانی چون فرهنگ، تاریخ و مذهب است. از این‌رو، تأکیدات فرهنگی و مذهبی بر ازدواج و نقش‌های جنسیتی حاصل از ایدئولوژی مردسالارانه منجر به نگاه منفی و سوگیرانه نسبت به زنان مطلقه می‌گردد. سانگ^۲ (۱۹۹۱) نیز در پژوهش خود نشان داد که زنان در فرهنگ‌های سنتی شرایط دشوارتری را برای سازگاری با طلاق پیش رو دارند.

در زمینه تغییرات در تعاملات و ارتباطات اجتماعی پس از طلاق، تحقیقات چندی در سایر کشورها انجام شده است. این پژوهش‌ها بر نقش دوگانه تعاملات اجتماعی در سازگاری با طلاق تأکید دارند (ساندرز^۳، ۱۹۸۳؛ هاگس^۴، ۱۹۸۸ و مک‌کنری و پرایس، ۱۹۹۱). به عنوان مثال، نتایج برخی از این تحقیقات حاکی از آنست که غالب افراد مطلقه در فرآیند طلاق و پس از آن روابط خود را با خانواده و دوستان نزدیک حفظ و تقویت می‌کنند. همچنین بسیاری از سوژه‌های مطلقه روابط جدیدی را با افراد مطلقه دیگری که تجارب مشترکی با آنها دارند خلق می‌نمایند و این روابط منبع حمایتی مناسبی برای آنان محسوب می‌گردد. از سویی دیگر روابط اجتماعی افراد با طلاق دستخوش دگرگونی‌های منفی نیز می‌گردد و بطور کلی عموم سوژه‌های مطلقه بخشی از روابط اجتماعی گذشته (شامل خانواده همسر سابق) خود را از دست می‌دهند.

روش پژوهش

با توجه به سؤالات مورد نظر در این پژوهش روش «نظریه زمینه‌ای»^۵ یا «نظریه مبنایی» را از میان روش‌های کیفی به عنوان روش گردآوری و تحلیل داده‌ها به کار بستیم. «نظریه مبنایی، یک روش تحقیق کیفی است که یک سلسله رویه‌های سیستماتیک را به کار می‌گیرد تا نظریه‌ای مبتنی بر استقرا درباره پدیده‌ای ایجاد کند. یافته‌های تحقیقی مشتمل بر تنظیم نظری واقعیت تحت بررسی است نه یک سلسله ارقام یا مجموعه‌ای از مطالب که به

1. Arditti & Lopez
2. Song
3. Saunders
4. Hughes
5. Grounded Theory

یکدیگر وصل شده باشند. از طریق این روش نه تنها مفاهیم و روابط بین آنها ایجاد می‌شود، بلکه آنها به طور موقتی مورد آزمایش نیز قرار می‌گیرند» (استراوس و کربین، ۱۳۸۵: ۲۳). در حقیقت، «نظریه زمینه‌ای» آن نظریه‌ای است که مستقیماً از داده‌هایی استخراج شده است که در جریان پژوهش به صورت منظم گرد آمده و تحلیل شده‌اند. در این روش، گردآوری داده‌ها، تحلیل، و نظریه نهایی با یکدیگر در ارتباط تنگاتنگ‌اند. در این روش پژوهشگر کار را با نظریه‌ای که از قبل در ذهن دارد شروع نمی‌کند؛ بلکه کار را در عرصه واقعیت آغاز می‌کند و می‌گذارد تا نظریه از درون داده‌هایی که گردآوری می‌کند، پدیدار شود (استراوس و کربین، ۱۳۹۰: ۳۴). هدف عمده‌ی رهیافت نظریه زمینه‌ای، کاوش در فرآیندهای اجتماعی و موضوع‌هایی است که ماهیت فرآیندی، سیال و در حال شدن دارند (محمدپور، ۱۳۹۰: ۳۲۲). فرآیند کدگذاری در روش نظریه زمینه‌ای شامل سه مرحله، کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری گزینشی است که برای دستیابی به مدل نظری یا مدل پارادایمی نهایی ضروری است. میدان تحقیق در این پژوهش، تمامی زنان مطلقه شهر تهران است که حداقل یک سال از زمان طلاق‌شان گذشته باشد. از آن رو که موضوع تحقیق وابسته به تجارب افراد در زمینه تعاملات اجتماعی پس از طلاق است، تلاش گردید با سوژه‌هایی مصاحبه گردد که حداقل یکسال از طلاق‌شان سپری گردیده باشد تا فرصت و تجربه مواجهه با زندگی پس از طلاق را داشته باشند.

در بررسی‌های کیفی - و نیز مطالعه کنونی - می‌توان از دو نوع نمونه‌گیری به صورت همزمان استفاده کرد. این دو نوع نمونه‌گیری عبارتند از نمونه‌گیری هدفمند^۱ و نمونه‌گیری نظری^۲. از نمونه‌گیری هدفمند برای گزینش افراد مورد مصاحبه و از نمونه‌گیری نظری برای تشخیص تعداد افراد، تعیین محل داده‌های مورد نیاز و یافتن مسیر پژوهش استفاده می‌شود (گلیسر و دیگران، ۱۹۶۷؛ جانسون، ۱۹۸۹؛ به نقل از محمدپور، ۱۳۸۶). از سویی نمونه‌گیری نظری تا زمانی ادامه می‌یابد که به اشباع نظری^۳ دست یابیم. اشباع نظری به مرحله‌ای از گردآوری داده‌های کیفی و مصاحبه‌ای اطلاق می‌شود که پاسخ‌های داده شده به سوالات تحقیق و یا مصاحبه‌های انجام شده کافی به نظر می‌رسند چرا که داده‌های گردآوری شده از طریق انجام مصاحبه، مشابه و تکراری می‌شوند (کوبین و دیگران: ۱۹۹۸: ۲۹۸، به نقل از محمدپور). همچنین در این پژوهش از تکنیک مصاحبه کیفی عمیق به شیوه‌ی «نیمه ساخت یافته»^۴ استفاده گردید. این نوع مصاحبه

1. Purposive Sampling
2. Theoretical Sampling
3. Theoretical Saturation
4. Semi-Structured

با استفاده از «راهنمای مصاحبه» صورت می‌گیرد؛ یعنی فهرستی از سؤالات و موضوعات مکتوبی که باید در یک توالی خاص دنبال شوند (محمدپور، ۱۳۹۰: ۱۶۱).

توصیف ویژگی‌های نمونه

همانگونه که در جدول زیر نشان داده شده است، در این پژوهش با ۱۸ نفر از زنان مطلقه مصاحبه نمودیم. همچنین تعداد برابری از افراد از نظر وضعیت فرزند در حجم نمونه گنجانیده شده است. در سایر متغیرهای زمینه‌ای و جمعیت شناختی نیز تلاش گردید تا حد امکان نمونه‌های متکثری انتخاب نمائیم. توصیف ویژگی‌های نمونه در جدول زیر ارائه شده است.

جدول شماره ۱. ویژگی‌های اجتماعی - جمعیتی پاسخگویان

متغیرهای زمینه‌ای	طبقات	تعداد پاسخگویان
گروه‌های سنی	۲۱-۳۰ سال	۹
	۳۱-۴۰ سال	۵
	۴۱-۵۰ سال	۴
وضعیت اشتغال	غیرشاغل	۷
	شاغل	۱۱
طبقه اجتماعی ^۱	پائین	۶
	متوسط	۱۰
	بالا	۲
وضعیت فرزند	دارای فرزند	۹
	بدون فرزند	۹

یافته‌های تحلیلی

کدگذاری یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که زنان مطلقه با بحران و فشاری مضاعف پس از طلاق دست به گریبانند؛ به طوری که بخشی از این شرایط ناشی از بازخوردهای منفی طلاق در جامعه است و بخش دیگر این فشارها ناشی از فرهنگ جنسیتی مردسالار حاکم بر جامعه است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که عموم کنشگران تجاربی از بازخوردهای منفی طلاق از سوی

۱- متغیر «طبقه اجتماعی» را براساس تجمیع سه متغیر مرتبط با آن یعنی شغل، تحصیلات و درآمد (خود یا خانواده) تعیین نمودیم.

گفتمان مسلط بر جامعه نسبت به وضعیت جدیدشان را گزارش کرده‌اند. این بازخوردهای منفی نسبت به طلاق و افراد مطلقه، یکی از دشواری‌های عموم زنان در مواجهه با زندگی پس از طلاق است. ارزش‌گذاری نسبت به ازدواج و تأهل و متعاقب آن بازخوردهای منفی نسبت به طلاق و مطلقه بودن، هم در سطح خرد و در قالب روابط میان فردی و هم در سطح کلان در قالب باورهای رایج فرهنگی یا بازنمایی رسانه‌ای بر کنشگران اعمال می‌گردد.

علاوه بر این، فرهنگ جنسیتی حاکم بر جامعه نیز خشونت نمادین^۱ مضاعفی را بر زنان اعمال می‌نماید. خشونت نمادین در حوزه جنسیتی به طبقه مسلط این امکان را می‌دهد که با تعریف واقعیت به دلخواه خود، پیوند نظام نمادین و علایق قدرت را پنهان نگه دارد. خشونت نمادین در این حوزه، مبتنی بر باورهای جنسیتی است که گونه‌ای حمایت برای نظام مسلط اجتماعی فراهم می‌کند (چاروینن^۲، ۱۹۹۹).

بنابراین جنس‌گرایی و تبعیض جنسیتی بر علیه زنان در فرهنگ حاکم و نیز بازخوردهای منفی طلاق در جامعه هر دو از شرایط علی و زمینه‌ای می‌باشند که فرآیند تعاملات اجتماعی زنان پس از طلاق را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که برخی متغیرهای زمینه‌ای دیگر مانند سن کنشگران، وضعیت طبقاتی و برخورداری آنان از انواع سرمایه‌ها، وضعیت فرزند و نیز عادت‌واره‌های سنتی یا مدرن آنها نقش مداخله‌گری در نحوه تعاملات اجتماعی و استراتژی‌های زنان برای مقابله با فرهنگ جنسیتی موجود در جامعه خواهد داشت. در ادامه به سازوکار اثرگذاری این عوامل علی، زمینه‌ای و مداخله‌گر بر تعاملات اجتماعی زنان پس از طلاق خواهیم پرداخت.

کدگذاری یافته‌های تحقیق، تمها و اثرات چندی را از جانب فرهنگ جنسیتی بر زندگی زنان برمی‌شمارد. مواردی که تعاملات اجتماعی زنان مطلقه را با چالش‌های فراوانی روبرو می‌کند، این موارد با ذکر مثال‌هایی در ادامه عنوان می‌شود.

مقصرانگاری زنان در امر طلاق

زنان مطلقه از گزند طعنه‌های دوستان، اطرافیان و آشنایان در امان نیستند. فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه با مقصرانگاری بیشتر زنان در امر طلاق زمینه‌انزوا و طرد اجتماعی آنان را

1. Symbolic Violence

2. Jarvinen

۳. عادت‌واره (Habitus) را می‌توان نظام و مجموعه‌ای از خوی و خصلت‌های نسبتاً ماندگار معرفی کرد که به صورت یک قالب مشترک در بین افرادی که در معرض تجارب مشترک قرار دارند، وجود دارد و مبنای ادراک، داوری و عمل آنان می‌شود (استونز، ۱۳۸۱: ۳۳۴).

فراهم می‌نماید. بدین ترتیب فرهنگ جنسیتی، بیش از ذهنیات و احساسات منفی فردی، تعاملات اجتماعی زنان را دچار چالش می‌نماید. این مسئله خصوصاً در اجتماعات و خانواده‌هایی که از عادت‌واره‌های سنتی‌تری برخوردارند، بیشتر مشاهده می‌گردد.

مهناز^۱، ۳۱ ساله در این باره می‌گوید:

«احساس سرشکستگی اجتماعی دارم... بین الان جامعه‌مون طوری هست که به یه زن مطلقه طوری نگاه می‌کنه که انگار طلاق همش تقصیر اون بوده، بهت می‌گن تو زن زندگی نبودی، تو نساختی، خُب می‌ساختی، خاله، عمو همه می‌گن ببین دخترای من با وجود اینکه مادر شوهرشون بد بودن موندن و ساختن؛ خاله، عمو، همسایه همه تو رو مقصر می‌دونن؛ عدم پذیرش و سرشکستگی اجتماعی باعث شده من الان فقط میرم سر کار و میام، هیچ دوستی ندارم، همکارام اغلب نمی‌دونن من مطلقه‌ام، شاید اونا هم اگه بدونن دیگه با من دوست نباشن.»

زنان مطلقه به مثابه ابژه‌های جنسی

یکی دیگر از فشارهای مضاعفی که زنان مطلقه به دلیل جنسیت خود متحمل می‌شوند، نگاه ابزاری و شی‌واره‌ای است که سلطه مردانه بر آنها اعمال می‌کند. خشونت نمادین در حوزه جنسیتی به طبقه مسلط این امکان را می‌دهد که با تعریف واقعیت به دلخواه خود، زنان مطلقه را ابژه‌ی جنسی خود گرداند.

مهدتاب، ۳۴ ساله، تجارب تأمل‌برانگیز خود را از نگاه ابزاری جامعه، اینگونه شرح می‌دهد:

«جوون که باشی، بر و رو ام داشته باشی، بچه‌ام نداشته باشی، خطرت هزار برابره؛ من خانوادم محکمه، خودمم دختره محکمی‌ام، ولی دوستت می‌ذارتت کنار، چون می‌ترسه شوهرش بیاد سمتت، همکار مردت میاد که صیغه‌ات کنه، پیرمرده ۶۰ ساله، جوونه ۲۰ ساله همه میان برای رابطه با تو؛ می‌گن آزاده یا مجبوره از گرسنگی... رئیس شوهر سابقم به پیرمرد ۶۲ ساله بود که می‌خواست من رو صیغه کنه، چون می‌دونست من دنبال کار می‌گردم برای هزینه‌های زندگیم... و کیلی که گرفتم می‌خواست من رو صیغه کنه، حتی از فامیلای خودمون- پسردایی پدر خودم- می‌خواستن من رو صیغه کنن... هرکدوم از این پیشنهادات انگار ستون من رو خرد می‌کرد. واسه همین من از فامیل بریدم، از دوستام بریدم؛ از آدم‌ها بریدم...»

۱. اسامی برای حفظ هویت پاسخگویان تغییر کرده است.

سمانه، ۲۸ ساله نیز اینگونه می‌گوید:

«نگاه بیرونی خیلی بده. هر کس منو دیده می‌گه از صدمتتری معلومه زن سالم و پاک هستی اما برخورد مردها خیلی بد بوده؛ مثلاً تو دانشگاه استاد مرد به محض اینکه می‌فهمه من مطلقه هستم میگه فلانی نمی‌خواد مقاله‌ات رو بنویسی، سختت نیست؟ چه خبر؟ یک دفعه می‌بینی آویزون صیغه میشه!»

کلیشه‌های جنسیتی رایج درباره زنان مطلقه آنان را افرادی بازنمایی می‌کند که به دلیل فقدان بکارت، درگیر روابط آزادانه جنسی هستند و می‌توان از آنها با سهولت درخواست ارتباط جنسی داشت. این در حالی است که تلقی‌های فرهنگی درباره زنانگی منجر به این می‌شود که زنان مطلقه «کجروان مضاعف» قلمداد گردند؛ کسانی که نه تنها به ارزشهای خانوادگی و نهاد خانواده پایبند نیستند بلکه به سهولت می‌توانند درگیر روابط آزاد جنسی شوند و به رفتارهای شایسته زنان بی‌حرمتی نمایند.

نگاه ابژه‌وار جامعه بر زنانی که از سرمایه‌های فیزیکی بالاتری برخوردارند بیشتر سنگینی می‌کند. در حقیقت برخورداری از سرمایه‌های فیزیکی و زیبایی‌های ظاهری، اگرچه ممکن است فرصت‌های ازدواج را برای کنشگران افزایش دهد، اما منجر به تشدید سلطه مردانه و نگاه شیء‌واره بر آنان می‌گردد. چنین نگاه ابژه‌اری و ابژه‌واری به زنان مطلقه، منجر به مشکلات عدیده دیگری برای آنان می‌گردد که در مقولات آینده بیشتر بدان‌ها پرداخته می‌گردد.

زنان مطلقه به مثابه تهدیدی برای روابط سایرین

فرهنگ جنسیتی غالب بر جامعه، زنان مطلقه را همچون تهدیدی برای روابط ازدواجی دیگران تلقی می‌کند و از این منظر نیز منجر به انزوا و فشار مضاعف بر آنان می‌گردد.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اکثر پاسخگویان، تجربه‌ی از دست دادن دوستان متأهل خود و یا کاهش عامدانه ارتباطات‌شان را در طول دوره پس از طلاق گزارش کرده‌اند. این نگاه که سوژه‌های مطلقه را به مثابه تهدیدی برای روابط سایرین در نظر می‌گیرد منجر به طرد مضاعف کنشگران می‌گردد.

یلدا، ۲۹ ساله در این باره می‌گوید:

«یکی از دوستای متأهلم رو که خیلی با هم صمیمی بودیم از دست دادم، چون فکر می‌کرد می‌خوام صاحب شوهرش بشم.»

شیما، ۴۰ ساله نیز می‌گوید:

«وقتی یه جایی میرم مهمونی مثلاً خونه دوستام که شوهراشونم هستند، تو همون برخورد اول

احساس می‌کنم چون من مجردم و اونا شوهر دارن می‌ترسن که من روبرو بشم با شوهرهاشون یا احساس خطر می‌کنن. اینا باعث شد که روابطمو کم کنم باهاشون. الان نه می‌تونم بگم با دوستای مجردم خیلی صمیمی‌ام نه با متأهل‌ها... به این خاطر مجبورم بیشتر با کسانی که خیلی مسن‌تر از منند رفت و آمد کنم، کسانی که عروس و داماد دارن و دیگه فکر نمی‌کنن من برایشون خطر دارم.»

دو عامل فقدان همسر در میان افراد مطلقه و نیز احتمال تأثیرپذیری افراد متأهل از سوژه‌های مطلقه، می‌تواند عوامل اصلی تحریک‌کننده‌ی این نوع نگاه در جامعه باشد. در حقیقت زوجین متأهل از بیم آن که همسران خود در مجاورت با زنان مطلقه به آنها گرایش پیدا نمایند و یا مجالست با آنان، منجر به تأثیرپذیری و الگوگیری افراد متأهل از آنان گردد، سعی در کاهش عامدانه‌ی ارتباطات خود با آنها را دارند. این درحالی است که بازنمایی چنین تصویری از زنان مطلقه در جامعه، منجر به این می‌گردد که کنشگران، برای تخفیف چنین نگاهی، از ورود به اجتماعات متأهلی اجتناب ورزند و به امکان بازتولید چنین وضعیتی دامن زنند. از سویی، تصویرسازی منفی از سوژه‌های مطلقه منحصر به اجتماعات متأهلی نیست چرا که برخی از زنان، تجربه چنین بازنمایی‌های ناگواری را حتی در ارتباطات میان فردی خود با سوژه‌های مجرد نیز گزارش می‌کنند.

نسترن، ۳۲ ساله در این ارتباط می‌گوید:

« عملاً آدم‌ها وقتی دخترای مجرد و ساده یعنی اونایی که اهل هیچ برنامه‌ای نیستن رو با من می‌بینن ازشون می‌پرسن چطور خانوادت اجازه میده با یه زن مطلقه رابطه برقرار کنی؟... انگار من ایدز دارم.»

به نظر می‌رسد گفتمان فرهنگی غالب در جامعه برای نگهداشت و ارزشمند ساختن بنیان خانواده، از طرق گوناگون، به دوری جستن از افرادی که نماد نقض‌کنندگان این نهاد هستند می‌پردازد، تا حدی که حتی مجاورت با آنان را منجر به احتمال تأثیرپذیری از چنین نقض قانونی قلمداد کرده و آن را نهی می‌نماید.

تحقیقات در برخی از کشورهای دیگر نیز مؤید چنین وضعیتی است. به عنوان مثال چاکویک (۲۰۰۵) نشان می‌دهد که زنان مطلقه دشواری‌های ارتباطی بسیاری را گزارش کرده‌اند و عموماً تهدیدی برای روابط دیگران تلقی می‌شوند. در پژوهش دیگری که بر روی سازگاری با طلاق انجام گرفته است نیز نتایج مشابهی بدست آمد. یافته‌های این تحقیق نشان داد که زنان مطلقه تهدیدی برای خانواده‌های کامل شناخته می‌شوند؛ هرچند این مسئله برای مردان مطلقه نیز صادق است اما به نظر می‌رسد مردان از چنین تصویرسازی‌هایی بیشتر در امان هستند. این

تبعیض جنسیتی ممکن است به این دلیل باشد که مردان، از آن رو که با اشخاصی جوانتر از خود رابطه‌گیری می‌کنند شانس بیشتری برای ازدواج با زنان مجرد دارند درحالی که شرکای بالقوه زنان برای رابطه، عموماً مردان بزرگتر از آنان هستند که در سنین تأهل قرار دارند. از این رو آنان شانس کمتری برای ارتباط‌گیری با افراد مجرد در مقایسه با مردان دارند (کاتز و پیساج^۱، ۱۹۸۵).

محدودیت در اشتغال

سلطه مردانه با نگاه جنسی و ابژه‌وار به زنان مطلقه، منجر به محدودیت آنان برای اشتغال و ورود به محیط‌های کاری می‌گردد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بسیاری از زنان، تجربه‌ی از دست دادن شغل خود را به دلیل چنین نگاهها و درخواست‌هایی از سوی مردان گزارش کرده‌اند.

نسترن، ۳۲ ساله که تجارب متعددی در از دست دادن شغلش دارد، اینگونه می‌گوید: «آخرین بار به کار پاره وقت گرفتم تو به شرکتی که تازه می‌گفتن رئیسش به مهندسیه که آدم نجیب و باخداویه. همین آدم سه روز نگذاشته بهم پیشنهاد داد بیا بریم باغ‌مون! تازه من نه شوخی کرده بودم باهاش نه هیچی. بدون آرایش می‌رفتم اونجا با مانتوی کلفتی... همیشه آخره قصه، ما زن خرابیم، چون طلاق گرفتیم، اگه آدم حسابی بودیم می‌نشستیم سر خونه زندگیمون... اما نمی‌فهمن که اگه اون زندگی خوب بود که بعد ۹ سال جدا نمی‌شدیم.» یافته‌های برخی از تحقیقات دیگر نیز مؤید آن است که آزار جنسی زنان مطلقه در مقایسه با زنان مجرد و متأهل شیوع بیشتری دارد. رجب لاریجانی (۱۳۸۹) نشان داد که توجه مجرمان آزار جنسی در محیط‌های کاری بیشتر معطوف به افراد مطلقه و متار که کرده است.

محدودیت در مکان یابی جدید

یکی از مشکلات جدی زنان پس از طلاق، یافتن سرپناه و مکان‌یابی جدید آنان است. این در حالی است که فرهنگ جنسیتی حاکم بر جامعه، با برجسب‌های متعددی که بر زنان مطلقه وارد می‌نماید، مانع یافتن مسکن مستقل برای آنان می‌گردد.^۲

1. Katz & Pesach

۲. گسترش چنین فرهنگی، در میان تسهیلات دولت برای افراد کم‌بضاعت نیز تسری پیدا کرده است تا آن جایی که یکی از شروط واگذاری مسکن مهر به زنان مطلقه‌ی خودسرپرست، وضعیت سنی بالای ۳۵ سال آنان اعلام گردیده است (خبرگزاری ایسنا، ۲۱ خرداد ۹۱).

سمانه، ۲۸ ساله در این باره می‌گوید:

« من بخاطر تنگی جا یکی دو بار خواستم برم به خونه اجاره کنم؛ تا میرم بنگاه طرف میگه خانوم آقاون بیاد باید قولنامه به اسم اون باشه؛ حتی نمی‌تونم بری به خونه راحت واسه خودت بگیری. جاهای دیگه هم چون شناسنامه رو می‌گیرن و قولنامه می‌کنن، مهر طلاق و بچه رو تو شناسنامه‌ی من می‌بینن. می‌دونی اون موقع دیگه نگاه‌ها فرق داره... باید مثل اُمَل‌ها خودت رو بکنی بری وگرنه اگر به تار موها تم بیرون باشه چون مطلقه‌ای می‌گن خرابه!»

مهناز، ۳۱ نیز می‌گوید:

« زندگی با خانواده کمی سخته... احساس می‌کنم استقلال ندارم. به وقتی دوست دارم تنها باشم، هیچ‌کس رو نبینم اما نمی‌شه، مهمون میاد مجبورم ببینمشون چون تو خونه پدرم هستم... خیلی دوست دارم الان مستقل بشم اما خانواده بهم اجازه نمی‌ده. می‌گه چون مجردی نمی‌شه... نگاه بدی بهت ایجاد می‌شه.»

دخالت و کنترل مضاعف از سوی خانواده

یکی دیگر از مشکلاتی که ناشی از فرهنگ جنسیتی و سلطه مردانه در جامعه است، دخالت‌های خانواده و سایر خویشاوندان و یا کنترل مضاعف آنان بر زنان مطلقه است. در حقیقت فرهنگ موجود در جامعه همان‌گونه که در قبال دختران مجرد نظارت و اعمال نظر بیشتری می‌کند، بر زندگی زنان مطلقه نیز اعمال قدرت می‌کند. این اعمال نظر زمانی تشدید می‌گردد که فرهنگ جنسیتی موجود در جامعه تصویرسازی منفی‌ای از وضعیت زنان مطلقه ارائه دهد و خانواده‌ها را به شیوه‌ای پنهان تحت تأثیر هژمونی خود قرار داده و منجر به کنترل مضاعف آنان بر زندگی زنان مطلقه گردد.

هما، ۳۶ ساله در این باره می‌گوید:

« من دوره‌ی مجردیم خیلی آزادتر بودم تا الان. خانواده‌ام خیلی منو بابت رفت و آمدهام تحت فشار قرار می‌ده، همش می‌گن زود برو شوهر کن.»

شیوا، ۲۷ ساله نیز می‌گوید:

« زندگی کردن به دختر طلاق‌گرفته با خانواده‌اش خیلی مسئله چون ناخودآگاه بهش گیر داده می‌شه، یا وجودش ناراحت کننده است، غم‌ها رو به یاد همه میاره؛ یا از روی اون ناراحتی‌ها بهش گیر میدن یا از سر نگرانی و چیزهای دیگه. تو فامیل گاهی خجالت می‌کشی... در ظاهر ممکنه تأییدت کنن اما در باطن پشت سرت حرف می‌زنن یا مدام می‌خوانن تو زندگی شخصیم دخالت کنن.»

زیبا، ۲۵ ساله اینگونه می‌گوید:

«خانواده شوهرم پس از طلاق مدام می‌گفتند که تو طلاق گرفتی که آزاد شی بری فلان کار رو بکنی. برادر شوهرم زنگ زده بود به عمه‌ام می‌گفت من دارم میرم خونه تیمی! خانواده‌ام به همین دلیل تا چند ماه بعد از طلاق جواب تلفن‌های من رو نمی‌دادن.»

گفتمان غالب و فرهنگ جنسیتی با بازنمایی تصویری دوکسا^۱ وار از سوژه‌های مطلقه، نه تنها خشونت نمادین خود را بر آنان اعمال می‌کند، بلکه نظم نمادینی را شکل می‌دهد که می‌تواند اساس توهم^۲ را در جامعه تشکیل دهد. نباید فراموش نمائیم که چنین تصویرسازی‌هایی علیه زنان مطلقه، می‌تواند کژکارکردهایی برای گفتمان غالب در جامعه داشته باشد چرا که مطابق با نظریه برچسب‌زنی، چنین برچسب‌هایی ممکن است در ابتدا منجر به تغییر تصویر فرد از خود گردد و سپس با پذیرش این تصویر از سوی سوژه و درونی‌سازی آن، منجر به اتخاذ همان نقش و تصویر و رفتار متناسب با آن در آینده گردد.

شرایط زمینه‌ای مداخله‌گر در تعاملات اجتماعی زنان

همانگونه که پیش از این عنوان گردید، متغیرهای زمینه‌ای دیگری چون سن، وضعیت فرزندان، وضعیت طبقاتی و دسترسی به انواع سرمایه‌ها و نوع عادت‌واره‌های سوژه‌های مطلقه نیز می‌تواند نقش مهمی در چگونگی تعاملات اجتماعی آنان ایفا نماید. در ادامه به شرح نحوه اثرگذاری این عوامل می‌پردازیم.

سن زنان و نقش آن در فشارهای اجتماعی

اینکه سوژه‌های مطلقه در چه رده سنی قرار دارند در نحوه تأثیرپذیری آنان از فرهنگ جنسیتی حاکم بر جامعه مؤثر است. یافته‌ها نشان می‌دهد که زنان جوان عموماً از بیشترین فشارهای اجتماعی پس از طلاق برخوردارند. بیشترین نگاه شی‌ءواره به زنان جوان‌تر اعمال می‌گردد و بیشترین کنترل از سوی خانواده نیز بر آنها اعمال می‌گردد.

سعیده، ۴۴ ساله می‌گوید:

«اون موقع که جوونتر بودم خیلی برام سخت تر بود. پیشنهادات ناجور بیشتری بهم می‌دادن. نگاه منفی بیشتری بهم داشتند. هر چی جوونتر باشی طلاق از این لحاظ برات سخت‌تره و

۱. دوکسا همان باور رایج و دگم‌های ضمنی است که بر مبنای پیش‌انگارهای میدان ایجاد می‌گردد.
۲. توهم به مثابه عضویت بلافصل در ضرورت میدان و یا غرق شدن عامل اجتماعی در منطق میدان است. نظمی که در عمل، رفتارها و افکار خاص میدان وجود دارد اساس توهم را تشکیل می‌دهد (شوبره و فونتن، ۱۳۸۵: ۶۴).

دیگران دید بدتری بهت دارند.»

حضور فرزند و نقش آن در فشارهای اجتماعی

اینکه زنان مطلقه به هنگام طلاق دارای فرزند بوده‌اند یا خیر نقش مهمی در بازخوردهای طلاق و نحوه تعاملات آنان پس از طلاق دارد. از آن جایی که فرهنگ جنسیتی حاکم بر جامعه عموماً از زنان انتظار نقش‌های ابرازی، تیمارداری و مرتبط با تربیت و نگهداری فرزندان را دارد، مادرانی که به خواست خود حضانت فرزندان‌شان را به همسر سابق واگذار می‌کنند با داغی مضاعف و فشار اجتماعی بیشتری مواجه می‌گردند. این در حالی است که تمامی زنان فرزنددار در مجموع به هنگام طلاق با بازخوردهای منفی مضاعفی روبرو می‌گردند. چرا که فرهنگ جنسیتی موجود در جامعه از آنها انتظار بیشتری دارد که به خانواده و ارزش‌های خانوادگی به دلیل حضور فرزندان پایبند و وفادار باشند از این‌رو، نادیده انگاشتن این مسئله با واکنش‌های منفی‌تری از سوی جامعه همراه خواهد بود.

مرضیه، ۴۲ ساله می‌گوید:

«خیلی نیش و کنایه شنیدم از مردم... از اینکه چرا به آینده‌ی بچه‌ات فکر نکردی، یا اینکه این تصمیمت خودخواهانه بوده و...»

شبنم، ۳۵ ساله نیز می‌گوید:

«خیلی‌ها بهم می‌گفتند که چطور تونستی بچه‌ات رو بدی دست شوهرت؟ همه یه جورایی می‌خواستن بگن که این رفتار نشون دهنده‌ی بی‌عاطفه بودن یا بی‌مسئولیتیم هست.»

از آن جایی که فرآیند جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی در جامعه مردسالار، ارزش زنان را بر مبنای فعالیت‌های آنان در ارتباط با روابط خانوادگی‌شان می‌سنجد، در نتیجه احساس اولیه زنان از خوشبختی و زندگی سالم در پس‌زمینه مرتبط با نقش‌های همسری و مادری معنا و تعریف می‌شود (گیلیگان^۱، ۱۹۸۲). از این‌رو، زنان غالباً مطلقه شدن را بعنوان خیانت به اخلاق از خودگذشتگی که آنها در فرآیند جامعه‌پذیری بایستی بر آن ارج نهند و آن را ارجح بر علایق خود قرار دهند ارزیابی می‌کنند (والترز^۲، ۱۹۸۸) و یا آن را به عنوان یک اشتباه شخصی صرف نظر از حقایق مرتبط با شرایط پیش از طلاق خود قلمداد می‌نمایند (کارت و مک‌گلدریک^۳، ۱۹۹۹).

1. Gilligan
2. Walters
3. Carter & McGoldrick

شیما، ۴۰ ساله می‌گوید:

«اون اوایل هی خودم رو محکوم می‌کردم که چرا بچه‌دار شدم یا چرا بچه‌ام باید محروم از محبت پدری باشه؟ همش احساس گناه می‌کردم، احساس می‌کردم با این طلاق یه ننگی رو آوردم برای این بچه... همش خودم رو سرزنش می‌کردم.»

بانی^۱ (۲۰۰۲) نیز در پژوهش خود دریافت که کشف تجارب زیسته مادران مطلقه نشان از منابع درون‌فردی و میان‌فردی تولیدکننده احساس گناه برای این زنان دارد؛ منابعی که توسط نهادهای اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و مذهبی تقویت می‌گردد.

نکته قابل ذکر دیگر اینکه، یافته‌ها نشان می‌دهد که حضور فرزند از جنبه‌هایی نیز می‌تواند در کاهش نگاه‌های منفی به سوژه مطلقه ایفای نقش نماید. چرا که نگاه ابژه‌وار جنسی به زنان فرزنددار و تهدید قلمداد کردن آنان برای روابط ازدواجی دیگران در میان مادران مطلقه کمتر گزارش می‌شود.

وضعیت طبقاتی و دسترسی به انواع سرمایه‌ها

یافته‌ها نشان می‌دهد که هرچه زنان از وضعیت طبقاتی بالاتری برخوردار باشند از توانایی بیشتری برای مدیریت فشارهای اجتماعی برخوردارند. از این‌رو زنان شاغل و آنهایی که از سرمایه‌های اقتصادی بیشتر و یا از تحصیلات و سرمایه‌های فرهنگی بالاتری برخوردارند با سهولت بیشتری می‌توانند در برابر فشارهای فرهنگ جنسیتی مقاومت نمایند. از این‌رو، سوژه‌هایی که در مجموع از سرمایه نمادین بالاتری برخوردار باشند، کمتر تحت تأثیر فشارهای اجتماعی قرار خواهند گرفت. سرمایه نمادین، به هر گونه دارایی اطلاق می‌شود (به هر نوع سرمایه اعم از طبیعی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی) هنگامی که این دارایی به وسیله آن دسته از اعضای اجتماع درک شود که مقولات فاهمه آنان چنان است که آنان را قادر می‌سازد که این دارایی را بشناسند (یعنی آن را ببینند) و به رسمیت بشناسند (یعنی برای آن ارزش قائل شوند) (بورديو، ۱۳۸۱: ۱۵۴). سرمایه نمادین، حاصل بازشناسی مشروعیت موضع کسی است که آن را در اختیار دارد. سرمایه نمادین به اشکالی از تسلط میدان می‌دهد که وابستگی ایجاد کند، وابستگی به کسانی که سرمایه اجازه تسلط را به آن‌ها داده است. در واقع، این سرمایه جز با احترام و بازشناسی و باور و اعتبار و اعتماد دیگران وجود خارجی پیدا نمی‌کند (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۱۰۲-۱۰۱).

عادت‌واره‌های سنتی و مدرن

افراد از طریق عادت‌واره‌های خود به درک جهان اجتماعی نائل می‌شوند و آن را می‌فهمند و ارزش‌گذاری می‌کنند (گرنفل، ۱۳۸۸: ۱۷)، بنابراین سنتی یا مدرن بودن عادت‌واره‌های کنشگران، در ارزش‌گذاری‌ها و تجارب زیسته آنان نقش بسزایی ایفا می‌کند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که زنانی که در ساختارهای سنتی‌تر قرار دارند و یا تفکری سنتی نسبت به زندگی اجتماعی و علی‌الخصوص نقش‌های جنسیتی در خانواده و جامعه دارند، دشواری‌های بیشتری را در تعاملات اجتماعی نسبت به سایر زنان تجربه می‌کنند. چنین افرادی، ارزش بیشتری برای ازدواج و زندگی خانوادگی قائلند و وابستگی هویتی بیشتری به همسر و نقش‌های همسری یا مادری دارند، از این رو، جهت‌گیری منفعلانه‌تری در قبال طلاق و همسویی بیشتری با فرهنگ جنسیتی خواهند داشت. همچنین فشارهای بیشتری که از سوی «دیگران مهم» بر آنان تحمیل می‌شود، آنان را آسیب‌پذیرتر از زنانی می‌گرداند که از عادت‌واره‌های به اصطلاح مدرنی برخوردارند.

مطالعه طولی‌ای که توسط سیمون و مارکوسن^۱ (۱۹۹۹) صورت گرفت نیز نشان داد که کنشگرانی که قویاً باور دارند ازدواج، تعهدی مادام‌العمر است، دشواری بیشتری را پس از طلاق تجربه می‌کنند. سازگاری پس از طلاق در این افراد، دشوار است چرا که آنان با مشاهده اینکه، ازدواجشان به پایان رسیده است، دچار نوعی تناقض اخلاقی می‌شوند. همچنین، دیگرارمو و کیتسن^۲ (۱۹۹۶) دریافتند که سازگاری با طلاق برای زنانی که درگیر در هویت ازدواجی به طور شدید نبوده‌اند، آسان‌تر است.

استراتژی‌های زنان در قبال فرهنگ جنسیتی

عموم زنان برای مقابله و مدیریت فشارهای ناشی از فرهنگ جنسیتی و بازخوردهای منفی طلاق در جامعه از استراتژی‌های گوناگونی استفاده می‌نمایند، برخی از این استراتژی‌ها به شرح زیر است.

پنهان سازی طلاق

نگاه ابزاری به زنان منجر به آن می‌گردد که اکثر آنان، در جستجوی راهی برای پنهان کردن خود را از دیگران پنهان نمایند.

1. Simon & Marcussen
2. DeGarmo & Kitson

یلدا، ۲۹ ساله می‌گوید:

« تو محیط کارم پنهان کردم طلاقم رو چون ممکنه خیلی از مردها چشم داشته باشن بهم، حتی به همسایه‌ها هم تا امسال نگفته بودیم.»

ناهید، ۳۵ ساله نیز می‌گوید:

« چند بار کارمو از دست دادم به خاطر مطلقه بودنم، واسه همین به یکی پول دادم تا بره برام یه شناسنامه بگیره که سر کار اون رو نشون بدم.»

تلاش برای ارتقاء اجتماعی در سایر حوزه‌ها

یکی از دیگر استراتژی‌هایی که زنان برای مدیریت و تخفیف فشارهای اجتماعی به کار می‌بندند تلاش برای ارتقاء در سایر حوزه‌های اجتماعی است. موفقیت‌های آموزشی، تحصیلی، اقتصادی و اجتماعی از آن جمله است.

مرجان، ۲۹ ساله می‌گوید:

« بعد از طلاقم گواهینامه رو گرفتم، لیسانسم رو گرفتم، فوق لیسانسمو دارم می‌گیرم. توی فامیل همه می‌گن دمت گرم تو این شرایط اینطور پیشرفت کردی.»

گزینش شبکه‌های ارتباطی همگرا و دوری از شبکه‌های ناهمگرا

یکی دیگر از استراتژی‌های زنان برای کاهش فشارهای اجتماعی و تقویت تعاملات اجتماعی‌شان پس از طلاق، تلاش برای گزینش شبکه‌های تعاملی همسو و دوری از شبکه‌های تعاملی ناهمگرا است.

مهشید، ۳۵ ساله در این رابطه می‌گوید:

« با هر کدوم از دوستانم که حس می‌کردم به خاطر طلاقم یه جور دیگه منو نگاه می‌کنن، رابطه‌مو قطع کردم... هر کی تو حرفاش سرزنش و طعنه بود رابطه‌مو باهاش کم می‌کردم، کم‌کم دیدم آدمایی رو برای خودم نگه داشتم که فقط بهم انرژی مثبت میدن و از بودن در کنارشون لذت می‌برم؛ الان با هر کس که احساس راحتی نکنم کات می‌کنم رابطه‌مو.»

ازدواج مجدد یا ورود به روابط جدید

یکی از استراتژی‌های مهمی که افراد برای مدیریت فشارهای اجتماعی به کار می‌گیرند ازدواج مجدد و یا ورود به روابط جدید است. با ازدواج مجدد افراد در پی ارزش‌گذاری مجدد از سوی گفتمان مسلط بر جامعه و رفع نگاه‌های منفی نسبت به وضعیت سابق خود (مطلقه بودن) هستند. هرچند فرهنگ جنسیتی حاکم بر جامعه موانع بسیاری را بر سر راه ازدواج مجدد زنان

مطلقه در مقایسه با مردان قرار می‌دهد اما در قبال این موانع و محدودیت‌ها زنان عکس‌العمل‌های گوناگونی نشان می‌دهند که می‌توان آن را به دسته‌بندی مشهور مرتون تشبیه نمود. او معتقد بود که در برابر تنش‌ها و تعارض‌هایی که میان ارزش‌های پذیرفته‌شده اجتماعی و وسایل محدود دسترسی به این ارزش‌ها بروز می‌کند، پنج واکنش امکان‌پذیر است:

۱. هم‌نوایان: هم ارزش‌های مورد پذیرش همگان و هم وسایل قراردادی و عرفی تحقق این ارزش‌ها را می‌پذیرند.

۲. بدعت‌گذاران: ارزش‌های مورد تأیید همگان را می‌پذیرند اما از وسایل نامشروع یا غیرقانونی برای دسترسی به آنها استفاده می‌کنند.

۳. مناسک‌پرستان: با معیارهای مورد پذیرش همگان هم‌نوا و هم‌رنگ می‌شوند اما درکی از ارزش‌های پایه‌ای این معیارها ندارند. قواعد را به صورت فی‌نفسه و همچون تکلیف رعایت می‌کنند بی‌آنکه هدف بزرگ‌تری را مدنظر داشته باشند.

۴. عزلت‌جویان: هم ارزش‌های مسلط و هم وسایل مورد تأیید برای دستیابی به آنها را قبول ندارند. چنین افرادی عمدتاً از جامعه «پا پس می‌کشند».

۵. شورشیان: هم ارزش‌های موجود و هم وسایل موجود را رد می‌کنند، اما فعالانه خواهان جایگزین ساختن ارزش‌ها و وسایل نوین و بازسازی نظام اجتماعی هستند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۳۰۲). واکنش زنان در قبال ارزش‌گذاری نسبت به ازدواج از سویی و اعمال محدودیت در عملی‌شدن آن از سویی دیگر را می‌توان هم راستا با این دسته‌بندی تحلیل نمود. عموم زنان پاسخگو در این پژوهش در دسته هم‌نوایان قرار دارند. این افراد ارزش‌گذاری جامعه در قبال ازدواج را پذیرفته و سعی دارند تا از راه مرسوم بدان دست یابند. اما بخشی از پاسخگویان نیز جزء گروه بدعت‌گذاران هستند. این سوژه‌ها که عموماً از عادت‌واره‌های مدرنی برخوردارند از روابط جایگزین ازدواج سود می‌جویند. ارضای نیازهای عاطفی و جنسی در قالب روابط دوستی و هم‌خانگی جزئی از این موارد است. علاوه بر این یکی از پاسخگویان این تحقیق در دسته مناسک‌پرستان جای گرفت. این سوژه که تنها به دنبال رهایی از فشارهای اجتماعی و برای رفع تکلیف مبادرت به ازدواج مجدد نموده بود، در ازدواج دوم خود نیز با شکست مواجه گردید. معدودی از پاسخگویان نیز عموماً به دلیل تجارب تلخی که از ازدواج سابق خود داشتند در دسته عزلت‌جویان قرار گرفتند به طوری که هیچ‌گونه ارتباطی با مردان را چه در قالب ازدواج و چه در قالب دوستی نپذیرفته و نوعی انزوا و تجرد قطعی را انتخاب نمودند. عده معدودی از پاسخگویان نیز با درگیری در روابط آزاد و بدون چارچوب و با رد گزینه ازدواج مجدد به نوعی در دسته شورشیان طبقه‌بندی گردیدند. از این‌رو کنشگران مدرن حاضر در دسته‌های دوم و پنجم با ابداع و انتخاب مسیری متفاوت از مسیرهای سنتی و هنجاری موجود در جامعه در پی

مقاومت منفی و خلق مسیرهای جدیدی برای تعاملات اجتماعی خود هستند. در مجموع ازدواج مجدد و یا انتخاب سایر روابط ازدواجی جایگزین می‌تواند سهم بسزایی در مدیریت فشارهای اجتماعی ایفا نماید. سوژه‌هایی که قادر به خلق روابط رضایت‌بخش پس از طلاق هستند، با احتمال بیشتری می‌توانند بر فشارهای حاصل از فرهنگ جنسیتی فائق آیند و تعاملات سازنده و مثبتی را ایجاد نمایند. این افراد همچنین با سهولت بیشتری قادر به بازسازی زندگی پس از طلاق خود هستند.

پیامدهای فرهنگ جنسیتی بر تعاملات اجتماعی زنان

یکی از عمده پیامدهای منفی فرهنگ جنسیتی بر حیات ارتباطی زنان مطلقه، تضعیف شبکه‌های تعاملی و انزوای اجتماعی حاصل از داغ ننگ است. این مسئله منجر به کاهش سرمایه‌های اجتماعی زنان نیز می‌گردد. سوژه‌هایی که در مقابل بازخوردهای منفی طلاق در جامعه، به شیوه‌ای منفعلانه واکنش نشان داده و از شبکه‌های ارتباطی خود فاصله می‌گیرند عموماً با چنین پیامدی دست به گریبان خواهند شد.

سمیه، ۳۰ ساله که به دلیل بازخورد منفی طلاق در جامعه، با کاهش سرمایه‌های اجتماعی خود مواجه است، اینگونه می‌گوید:

« روابط اجتماعییم صد در صد کمتر شده نسبت به قبل. دوستای دانشگاه و دوستای سابقم رو اصلاً نمی‌خوام ببینم چون آگاه می‌شن از طلاقم (کاهش سرمایه اجتماعی). به گروه عظیمی از دوستان سابقم هم هستن که باهاشون قطع رابطه کردم و به گروهی از فامیل رو هم باهاشون ارتباطم رو کم کردم (تضعیف شبکه‌های تعاملی). دوستام بیشتر در جریان نیستن و آگه بدونن نظرشون منفی خواهد بود نسبت به طلاق.»

در حقیقت بسیاری از سوژه‌های اجتماعی برای گریز از بازخوردهای منفی و برچسب‌های احتمالی از سوی جامعه، تصمیمی عامدانه مبنی بر کاهش ارتباطات خود در جهت تخفیف فشارهای بیرونی اتخاذ می‌کنند. مطابق نظر گافمن، هر چیزی که مانع ادغام کامل شخص در جمع شود، داغ ننگ است (جلانی‌پور و محمدی، ۱۳۸۷: ۴۸۳) و کنشگری که از داغ بی‌اعتبارشدگی رنج می‌برد، مسأله‌ی بنیادین نمایشی‌اش، تخفیف تنش ناشی از این واقعیت است که دیگران از تفاوت میان هویت اجتماعی بالقوه (متأهل) و هویت اجتماعی بالفعل (مطلقه) او آگاهی دارند (ریترز، ۱۳۸۵: ۲۹۸). بنابراین یکی از استراتژی‌هایی که می‌تواند منجر به تخفیف این تنش‌ها گردد، ترک صحنه از سوی کنشگر است که پیامدی جز کاهش سرمایه‌های اجتماعی و انزوای اجتماعی مضاعف برای وی نخواهد داشت.

یکی دیگر از پیامدهای منفی فرهنگ جنسیتی که عموماً ناشی از نگاه ابزاری به زنان مطلقه

است، احساس عدم امنیت اجتماعی در میان این افراد است.

فاطمه، ۴۷ ساله در این باره می‌گوید:

«جامعه‌مون خیلی خرابه... جامعه دید بدی نسبت به زن مطلقه داره. واسه همین بیشتر مواقع می‌گم همسرم فوت کرده... وقتی زن مطلقه می‌شه، مزاحمت برارش زیاد می‌شه. یه مزاحم داشتم که ۲ سالی بود اذیتم می‌کرد. تا جایی که کلی تهمت بهم زد و من مجبور شدم ازش شکایت کنم.»

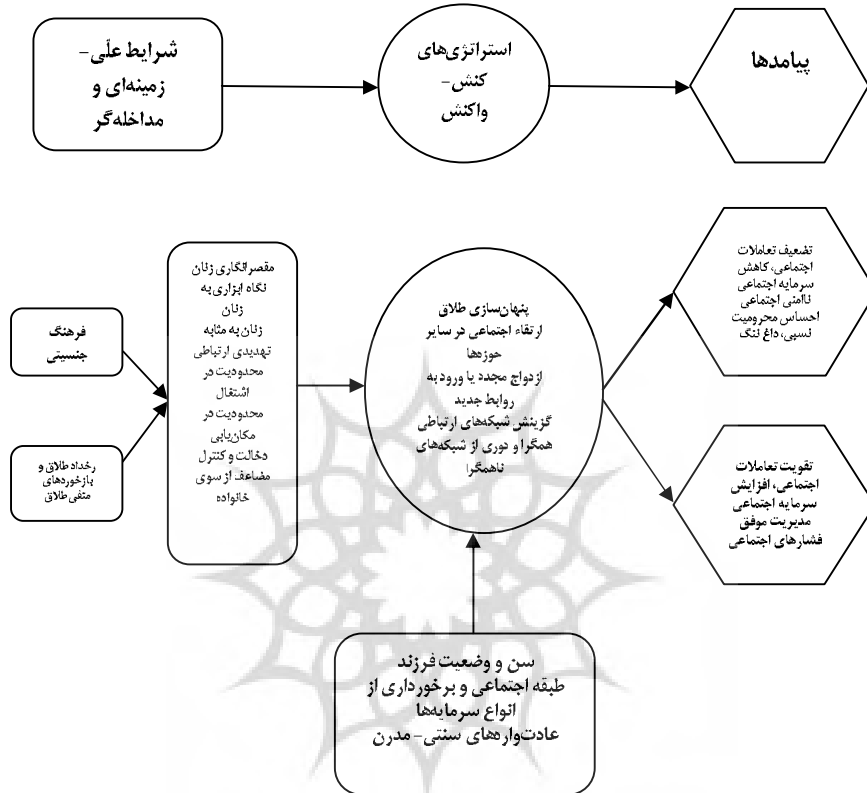
از دیگر پیامدهای ناشی از فرهنگ جنسیتی و بازخوردهای منفی طلاق در جامعه، احساس محرومیت نسبی در سوژه‌های مطلقه است. ارزشمند بودن ازدواج از منظر جامعه در کنار فشارهای اجتماعی، احساس ناامنی و طرد و خط‌کشی‌های برجسته میان هویت مورد پذیرش (تأهل) و هویت مطرود (مطلقه)، به همراه اختلالاتی که در مدیریت نیازهای کنشگران پس از طلاق ایجاد می‌شود، همگی می‌تواند منجر به افزایش روزافزون تمایل کنشگران به خروج از این موقعیت و ورود به وضعیت تأهل و ازدواج مجدد گردد. این تمایل در صورت عدم امکان برآورده شدن، منجر به شکل‌گیری احساس محرومیت نسبی عمیقی در کنشگران می‌گردد. به نظر می‌رسد تعارض میان آرزوها و خواسته‌های رو به رشد زنان در این حیطة و نابرابری‌های پابرجا و محدودیت در فرصت‌های ازدواجی، در زنانی که در دسته هم‌نویان قرار دارند بیش از سایرین مشاهده می‌گردد.

هستی، ۲۸ ساله می‌گوید:

«الان نیاز به یه تکیه‌گاه دارم و دوست دارم ازدواج کنم اما موردی که شرایط من و پسر من رو بپذیره پیدا نکردم تا به حال... همش دور و بری هام و هم سن و سالامو می‌بینم و با خودم می‌گم اینا به هر حال باز هنوز یه امید و انگیزه‌ای دارن یا ازدواج کردن و خوشبختن یا دخترن و هنوز امیدی دارن (مقایسه اجتماعی و احساس محرومیت نسبی).»

علی‌رغم تمامی پیامدهای منفی حاصل از فرهنگ جنسیتی و گفتمان مسلط بر جامعه اما نباید فراموش نماییم که استراتژی‌های کنش-واکنشی که زنان اتخاذ می‌نمایند و همچنین متغیرهای زمینه‌ای مرتبط با آنها در تخفیف یا تشدید این پیامدهای منفی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. از این رو چنانچه زنان مطلقه از شرایط زمینه‌ای مساعد برخوردار باشند و یا با اتخاذ استراتژی‌های مناسب همچون ازدواج مجدد، ورود به روابط رضایت‌بخش و یا گزینش شبکه‌های همگرا و ارتقاء اجتماعی سعی در مدیریت فشارهای اجتماعی نمایند می‌توانند با تبدیل چالش‌ها به فرصت، به تقویت شبکه‌های تعاملی، گسترش روابط اجتماعی و کسب سرمایه اجتماعی پس از طلاق مبادرت ورزند.

در ادامه مدل پارادایمی حاصل از یافته‌های این پژوهش در زمینه نقش فرهنگ جنسیتی در تعاملات اجتماعی زنان ارائه گردیده است.



مدل شماره ۱ زمینه‌ای نقش فرهنگ جنسیتی در تعاملات اجتماعی زنان پس از طلاق

همانگونه که در این مدل مشاهده می‌شود، رخداد طلاق و بازخوردهای منفی آن در جامعه به همراه فرهنگ جنسیتی از جمله شرایط علی-زمینه‌ای و متغیرهایی چون سن، وضعیت فرزند، طبقه اجتماعی و برخورداری از سرمایه‌ها و نوع عادت‌واره نیز از جمله شرایط مداخله‌گر می‌باشند. تحت این شرایط، کنشگران از استراتژی‌های گوناگونی استفاده می‌کنند و در مجموع پیامد این فرآیند می‌تواند مدیریت موفق فشارهای اجتماعی و تقویت تعاملات اجتماعی و یا عدم موفقیت و تضعیف شبکه‌های تعاملی باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی کیفی به دنبال فهم سازوکار فرهنگ جنسیتی و نحوه اثرگذاری آن بر تعاملات اجتماعی زنان پس از طلاق است. در این راستا نتایج حاصل از مدل زمینه‌ای حکایت از آن داشت که زنان مطلقه در سطحی کلان تهدیدی فرهنگی برای گفتمان حاکم بر جامعه و در سطحی خرد تهدیدی برای روابط میان فردی محسوب می‌گردند. به همین دلیل فرهنگ جنس‌گرا در صدد اعمال فشار بر زنان مطلقه به شیوه‌های گوناگون است: نگاه ابزاری به زنان، محدودیت در اشتغال، ازدواج، مکان‌یابی و کنترل مضاعف بر آنها از جمله این موارد است.

یکی دیگر از نتایج رویه‌های اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه آن است که زنان مطلقه را افرادی متفاوت یا کم‌ارزش تلقی می‌نماید و شرایط طرد اجتماعی و داغ‌خوردگی را برای آنان فراهم می‌نماید. در این میان نکته حائز اهمیت آنست که ذکسا و کلیشه‌های جنسیتی رایج در ارتباط با زنان مطلقه منجر به تغییر درک و تصور زنان نسبت به خود می‌گردد و مطابق با نظریه برچسب‌زنی می‌تواند منجر به پذیرش برچسب‌های اجتماعی از سوی سوژه و اتخاذ اعمال کجروانه از سوی آنان گردد. درگیری در روابط بی‌بند و بار جنسی و درگیری در سایر آسیب‌های اجتماعی می‌تواند از نتایج محتمل فرآیند به حاشیه راندن زنان مطلقه باشد. فرآیندی که نه تنها زنان مطلقه را درگیر خود می‌نماید بلکه خانواده، اطرافیان آنان و کل جامعه را متأثر خواهد کرد. این در حالی است که فقدان گروه‌ها و شبکه‌های حمایتی برای زنان مطلقه در جامعه ایران آسیب‌پذیری و به حاشیه راندن آنها را دوچندان می‌کند.

در این میان به نظر می‌رسد جامعه ایرانی نیازمند مداخلات خرد و کلان در جهت توانمندسازی زنان و کاهش آسیب‌های مرتبط با این پدیده است. رسانه‌ها که نقش انتقال فرهنگ و بازتولید فرهنگی را به عهده دارند می‌توانند با اجتناب از رواج کلیشه‌های فرهنگ جنسیتی در ارتباط با زنان مطلقه و فرهنگ‌سازی در جهت عکس، نقشی برجسته ایفا نمایند. همچنین برقراری شرایط مساعد ذهنی و عینی در جهت تسهیل تعاملات اجتماعی زنان می‌تواند نقش مهمی در توانمندسازی این قشر آسیب‌پذیر ایفا نماید. چرا که پژوهش‌ها نشان می‌دهند، تعاملات اجتماعی سازنده چه در سطح روابط شبکه‌ای و چه در سطح روابط خاص و ویژه می‌تواند در جهت ارتقاء سازگاری زنان با طلاق و مقابله با ناسازگاری آنان در زندگی پس از طلاق عمل نماید (کرومری و دیگران، ۲۰۰۷). این در حالی است که سازگاری این افراد که بخشی از آنها مادران فرزندان آسیب‌پذیرند می‌تواند به کاهش آسیب‌های فرزندان طلاق نیز مدد رساند.

منابع

- استونز، راب (۱۳۸۱) **متفکران بزرگ جامعه‌شناسی**، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: نشر مرکز.
- استراس، آنسلم و کوربین، جولیت (۱۳۹۰) **مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای**. ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نشر نی.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۸۱) **نظریه کنش، دلایل عملی و انتخاب عقلانی**، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
- جلائی‌پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۸۷) **نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی**، تهران: نشر نی.
- رجب‌لاریجانی، مهسا (۱۳۸۹) «مطالعه جامعه‌شناختی آزار جنسی زنان در محیط کار»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه تهران.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۵) **نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر**، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- شویره، کریستین و فونتن اولیویه (۱۳۸۵) **واژگان بوردیو**، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: نشر نی.
- صادقی فسایی، سهیلا؛ ایثاری، مریم (۱۳۹۱) «تحلیل جنسیتی از زندگی پس از طلاق: مطالعه کیفی»، **مجله زن در توسعه و سیاست**، دوره ۱۰، شماره ۳.
- گرنفل، مایکل (۱۳۸۸) **مفاهیم کلیدی پیر بوردیو**، ترجمه محمد مهدی لبیبی، تهران: شرکت نشر نقد افکار.
- گینز، آنتونی (۱۳۸۶) **جامعه‌شناسی**، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی، ویراست چهارم.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰) **روش تحقیق کیفی، ضد روش ۱، منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی**. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- ----- (۱۳۹۰) **روش تحقیق کیفی، ضد روش ۲، مراحل و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی**، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- ----- (۱۳۸۶) «بازسازی معنایی پیامدهای نوسازی در منطقه اورامان کردستان ایران»، رساله دکترای جامعه‌شناسی، بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی دانشگاه شیراز.
- معیدفر، سعید؛ سلیمانیه، مهدی (۱۳۸۹) **مسائل اجتماعی ایران: جامعه‌شناسی افشار و گروه‌های آسیب‌پذیر**، تهران: نشر علم.
- Arditti, J. & Lopez, N. (2005). Puerto Rican and Dominican Women's Perceptions of Divorced Women, *Journal of Feminist Family Therapy*, Vol. 17, No. 3/4, 2005.
- Boney, V.M. (2002) Divorced Mothers' Guilt: Exploration and Intervention Through a Postmodern Lens, *Journal of Divorce & Remarriage*, Vol. 37(3/4).

- Carter, B., & McGoldrick, M. (1999). *The expanded family life cycle: Individual, family, and social perspectives*. Boston: Allyn and Bacon.
- DeGarmo, D. S., & Kitson, G. C. (1996). Identity relevance and disruption as predictors of psychological distress for widowed and divorced women. *Journal of Marriage and Family*, Vol. 58, No. 4.
- Gardiner, S. P., Geise, K., & Parrott, S. M. (2004). Evaluations of the connections: Relationships and marriage curriculum. *Family Relations*, 53, 521-527.
- Gilligan, C. (1982). *In a different voice: Psychological theory and women's development*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Hilton, J. M., & Desrochers, S. (2000). The influence of economic strain, coping with roles, and parental control on the parenting of custodial single mothers and custodial single fathers. *Journal of Divorce and Remarriage*, 33(3/4).
- Hughes, R. (1988). Divorce and social support: A review. *Journal of Divorce*, 11, 123-145. Jarvinen, M. (1999). "Immovable magic - Pierre Bourdieu on gender and power.", *Nordic Journal of Feminist and Gender Research*, 7(1).
- Jarvinen, M. (1999). "Immovable magic - Pierre Bourdieu on gender and power." *NORA* 7(1).
- Katz, R., Pesach, N. (1985). Adjustment to Divorce in Israel: A comparison between Divorced Men and Women. *Journal of Marriage and the Family*, Vol. 47 Issue 3.
- Kavas, S. (2010). *Post Divorce Experience of Highly Educated and Professional Women*. A Phd Thesis, School of Social Sciences, Department of Sociology, Middle East Technical University.
- Krumrei, E. and et all (2007). Post-Divorce Adjustment and Social Relationships, *Journal of Divorce & Remarriage*, Vol. 46(3/4) 2007.
- McKenry, P. C., & Price, S. J. (1991). Alternatives for support: Life after divorce: A literature review. *Journal of Divorce & Remarriage*.
- Saunders, B. E. (1983). The social consequences of divorce: Implications for family policy. *Journal of Divorce*.
- Simon, R. W., & Marcussen, K. (1999). Marital transitions, marital beliefs, and mental health. *Journal of Health and Social Behavior*.
- Schalkwyk, G.v. (2005). Explorations of Post-Divorce Experiences: Women's Reconstructions of Self. *ANZJFT*.
- Song, Y. I. (1991). Single Asian American women as a result of divorce: Depressive affect and changes in social support, *Women and divorce / men and divorce: Gender differences in separation, divorce and remarriage*. London: The Haworth Press, Inc.
- Thomas, C., Ryan, M. (2008). Women's Perception of the Divorce Experience: A Qualitative Study, *Journal of Divorce & Remarriage*, Vol. 49(3/4).
- Walters, M. (1988). Single-parent, female-headed households. In M. Walters, B. Carter, P. Papp, & O. Silverstein (Eds.), *The invisible web: Gender patterns in family relationships*. New York: Guilford Press.